جلسه 1575

یکشنبه 05/01/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به مرجحات باب تزاحم بود که رسیدیم به مرجح ششم، که عبارت بود از اینکه اگر یکی از متزاحمین فریضه بود و دیگری سنت، فریضه بر سنت مقدم است. و این مطلب را از روایات مختلفه ای می شود استفاده کرد.

روایات اول روایت عبدالرحمن بن ابی نجران بود که می گفت: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم سه نفر در سفر بودند، یکی جنب بود، دومی فوت کرد، سومی محدث به حدث اصغر بود. وقت نماز شد به اندازه همه آب نبود، ومعهم من الماء قدر ما یکفی احدهم، من یأخذ الماء و کیف یصنعون؟ قال علیه السلام: یغتسل الجنب و یدفن المیت بتیمم و یتیمم الذی هو علی غیر الوضوء، لأن الغسل من الجنابة فریضة و غسل المیت سنة و التیمم للآخر جائز.

مفاد این روایت این است که چون غسل جنابت فریضه است مقدم است بر غسل میت که سنت است.

ولکن استدلال به این روایت هم مبتلا است به اشکال سندی وهم مبتلا است به اشکال متنی.

اشکال سندی اش این است که ولو صدوق این روایت را به سند صحیح نقل می کند از ابن ابی نجران، می گوید که ابن ابی نجران سأل ابالحسن موسی بن جعفر علیه السلام. ولکن شیخ طوسی در تهذیب و استبصار می گوید ابن ابی نجران عن رجل حدثه أنه سأله ابالحسن علیه السلام. وچون متن حدیث یکی است جز اختلاف بسیار اندک، وراوی در هر دو حدیث هم صفار است از احمد بن محمد بن عیسی عن ابن ابی نجران، ولذا وثوق حاصل می شود که این یک حدیث است، ولذا شبهه ارسال در این حدیث به وجود می آید. مخصوصا ابن ابی نجران ثابت نشده است که درک کرده امام کاظم علیه السلام را، و مشابهی هم ندارد که حدیث دیگری را از امام کاظم علیه السلام نقل کرده باشد، او از اصحاب امام رضا علیه السلام است. ولذا به نظر می رسد که در سند صدوق سقطی رخ داده است.

اما اشکال متنی در این حدیث این است که: این حدیث مشتمل است بر یک مطلبی که قابل تصدیق نیست عرفا. و آن این است که تعلیل کرد تقدیم غسل جنابت را به اینکه غسل جنابت فریضه است. خب وضوء هم فریضه است چه فرقی می کند؟ شما می فرمائید که غسل الجنابة فریضة و غسل المیت سنة، خب وضوء هم فریضه است، وقتی می رسید به وضوء می گوئید والتیمم للآخر جائز آن شخصی که محدث به اصغر است او تیمم کند تیمم بر او مشروع است. خب تیمم برای فاقد الماء مشروع است، فرقی نمی کند، چه تیمم بدل از وضوء و چه تیمم بدل از غسل.

درست است که تعلیل به فریضه و سنت بخاطر تقدیم غسل جنابت بر غسل میت است، اما نسبت به تقدیم غسل جنابت بر وضوء متن این حدیث مبتلا به خلل است. التیمم للآخر جائز، خب این چه تعلیلی است.

وانگهی اصلا چطور فرض می شود که یک آب برای غسل میت که مشتمل است بر سه غسل کافی است، ولی برای یک غسل جنابت و یک وضوء کافی نیست؟ یعنی جنب و محدث به حدث اصغر نمی توانند هر دو از این آب استفاده کنند یکی وضوء بگیرد دیگری غسل کند، ولکن برای غسل میت کافی است. مگر فرض کنید که یک غسل از سه غسل میت را در نظر گرفته اند که این هم خلاف ظاهر است.

سؤال وجواب: این مطلب که در روایت فرض نشد که یک شخصی آنقدر نیاز به آب دارد برای غسل جنابتش که سه غسل میت هم آبش را اگر ذخیره کنیم و برای این جنب نگه بداریم به زور کفاف غسل او را می دهد. اینکه در روایت فرض نشد. چون آب کم است، ومعهم من الماء قدر ما یکفی احدهم.

{سؤال وجواب: بالاخره این متن، متنی است که وثوق نوعی حاصل می شود که خللی در آن هست. حتی اگر ظن نوعی به خلل حاصل بشود، یعنی ظن عقلائی برای نوع مردم حاصل بشود به خلل در متن این حدیث، بنا بر اینکه دلیل حجیت خبر ثقه سیره عقلاء هست، از نظر برخی مثل بحوث خبر ثقه ای که مبتلا به ظن نوعی به خلل هست، دلیل بر حجیت ندارد. سیره عقلائیه شامل نمی شود جائی را که خبر ثقه است ولکن اماره نوعیه ظنیه است بر خللی در متن آن.

البته ما این را قبول نکردیم، ما دلیل حجیت خبر ثقه را صحیحه حمیری که قطعی السند هست قرار دادیم که العمری ثقتی فاسمع له واطع فإنه الثقة المأمون، ولکن ارتکاز قطعی عقلاء در مواردی که وثوق نوعی به خطاء راوی هست بر این است که حدیث و خبر حجیتی ندارد}.

مرحوم آقای خوئی فرموده: این روایت معارض هم هست با معتبره ابی بصیر، سألته اباعبدالله علیه السلام عن قوم کانوا فی سفر، فاصاب بعضهم جنابة ولیس معهم من الماء الا ما یکفی الجنب لغسله یتوضئون هم هو افضل أو یعطون الجنب فیتغتسل وهم لایتوضئون؟ فقال یتوضئون و یتیمم الجنب. تیمم جنب را اختیار کرد در معتبره ابی بصیر، و وضوء محدث به اصغر را بر آن مقدم کرد. در حالی که در روایت ابی نجران برعکس کرده، غسل جنب را بر وضوء محدث به اصغر مقدم کرده است.

اقول: ولکن به نظر ما این اشکال معارضه قابل جواب است. چون در روایت این ابی نجران فرض شده بود که یک محدث به اصغر داریم و یک جنب و یک میت، اما در معتبره ابی بصیر جماعتی بودند محدث به اصغر. ممکن است عرفا کثرت افرادی که نیاز به وضوء دارند منشأ ترجیح آنها بر آن شخص واحدی که جنب هست ونیاز به غسل دارد بشود. پس نمی شود گفت که این روایت مبتلا به معارض هست.

ولکن اشکال سندی ومتنی برای خلل در آن کافی است.

روایت دوم: روایت حسن تفلیسی است: سألت ابا الحسن علیه السلام عن میت و جنب اجتمعا و معهما من الماء ما یکفی احدهما ایهما یغتسل؟ اینجا فرض کرد که یک میتی هست و یک جنب، آیا بروند سراغ میت و غسل میت بدهند، یا جنب غسل مند میت را تیمم بدهند؟ قال علیه السلام: إذا اجتمعت سنة و فریضة بدئ بالفرض. اگر تزاحم شد بین سنت و فریضه، فریضه مقدم است.

متن حدیث هیچ اشکالی ندارد، ولکن مشکل سند آن است که حسن تفلیسی توثیق ندارد.

روایت سوم: روایت حسین بن نذر ارمنی هست، که برخی گفته اند ظاهرا این حسین تصحیف حسن هست و این با روایت قبلی یکی است، ارمنی با تفلیسی اینها یکی بوده اند، تفلیس پایتخت گرجستان است و منطقه ارمنی نشین است.

قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن القوم یکونون فی السفر، فیموت منهم و معهم جنب و معهم ماء قلیل قدر ما یکفی احدهما، ایهما یبدأ به؟ قال یغتسل الجنب و یترک المیت، لأن هذا فریضة وهذا سنة.

خب این هم مشکل سندی دارد، حسین بن نذر الارمنی توثیق ندارد.

روایت چهارم: صحیحه معاویة بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام: قال سألت عن رجل نسی طواف النساء حتی یرجع الی اهله، قال لاتحل له النساء حتی یزور البیت، فإن هو مات فلیقض عنه ولیه أو غیره فاما مادام حیا فلایصلح أن یقضی عنه، و إن نسی الجمار فلیسا بسواء.

حضرت فرمود طواف نساء اگر فراموش بشود باید قضاء بشود، خودش هم اگر فوت بکند دیگران باید قضاء بکنند، اما فراموش کردن رمی جمار اینطور نیست، چرا؟ چون: إن الرمی سنة والطواف فریضة. چون طواف مهم است فریضه است ولی رمی سنت است.

در صحیحه دیگر معاویة بن عمار آمده است که: رجل نسی السعی؟ قال یعید السعی، إن هذا لیس کرمی الجمار، سعی با رمی جمار فرق می کند. رمی جمار را اگر فراموش کردید برگشتید به وطن خودتان، لازم نیست قضاء کنید لازم نیست نائب بگیرید، إن الرمی سنة والسعی فریضة.

انصاف این است که این صحیحه معاویة بن عمار هم سندا تمام است و هم دلالتش خوب است بر اینکه فریضه اهم است از سنت. فهمیده می شود که فریضه در قیاس با سنت رجحان دارد بر آن. إن هذا لیس کرمی الجمار، إن الرمی سنة والجمار فریضة. چرا فرق می کند حکم سعی وطواف با حکم رمی جمره؟ چرا رمی جمره نیاز به بازگشت به مکه برای تدارک یا نیاز به قضاء ندارد ولی سعی نیاز دارد به قضاء، نیاز دارد که اگر می توانی خودت برگردی، طواف هم همینطور. چرا؟ چون طواف و سعی فریضه هستند، ولکن رمی سنت است یعنی اهتمام به سنت به اندازه اهتمام به فریضه نیست.

و این بعید نیست که ظاهر عرفی هم باشد. چون سنت در لغت از تحسین یک شیء گرفته شده است. سنّ السیف أی کمّله و حسّنه، طبیعی است که اساس دین که فرائض دین است مقدم است بر محسنات دین، ولو محسنات واجبه.

ولذا ما از فریضه بودن می توانیم پی به اهمیت آن ببریم.

سؤال وجواب: ولو سنت بدل نداشته باشد کما اینکه رمی جمار همینجور بود.

سؤال وجواب: حدیث لاتعاد که می گوید السنة لاتنقض الفریضة راجع به مرکب ارتباطی واحد است که فرائضی دارد و سننی، مثل نماز که فرائضی دارد مثل رکوع وسجود، و سننی دارد مثل قرائت و تشهد، در روایت می گوید اخلال به سنن نماز از روی عذر موجب بطلان فریضه نیست. این ربطی به بحث تزاحم ندارد. بله بعدا به بعضی روایات انشاء الله تمسک می کنیم در تزاحم در اجزاء وشرائط مرکب واحد که برخی سنن هستند و برخی فرائض، بر اینکه باید فرائض مقدم بشوند ولو فی الجمله، آنجا به برخی روایات استشهاد خواهیم کرد، اما ربطی به بحث ما ندارد.

مهم تشخیص معنای فریضه است.

فریضه به نظر مشهور یعنی ما بیّن فی الکتاب الکریم. خب امام و آقای خوئی و مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر قدهم و آقای سیستانی همین نظر را انتخاب کرده اند. ولذا در مقابل فریضه سنت را معنا کرده اند که ما بیّن حکمه فی غیر الکتاب الکریم. ولو جعل آن حکم توسط خداوند متعال باشد اما چون در قرآن بیان نشده است می شود سنت.

با این تفصیل خیلی از موارد روشن می شود که آیا این فریضه است یا سنت. اگر در قرآن کریم دلیل بر آن داشتیم می شود فریضه والا می شود سنت. که عرض کردم معنای سنت در اینجا به معنای مستحب نیست. ولو گاهی سنت به معنای مستحب هم بکار رفته است، اما سنت در این موارد مثل القراءة سنة، التشهد سنة، رمی الجمار سنة، غسل المیت سنة، یعنی سنة واجبة.

معنای دوم برای فریضه: این است که ما شرعه الله، در مقابل سنت أی ما شرعه النبی صلی الله علیه وآله. ولذا با این معنای دوم ما باید از خود روایات کمک بگیریم که فریضه چیست سنت چیست. خب در مورد نماز مشخص است پنج چیز در حدیث لاتعاد ذکر شده به عنوان فریضه، در روایات هم مقداری به آن اضافه شده است، مثل تکبیرة الاحرام، قیام در حال تکبیرة الاحرام. یا رمی الجمار سنة یا غسل المیت سنة. اما اگر در روایات بیان نشود ما مشکل پیدا می کنیم در اینکه آیا این واجب فریضه است یعنی تشریع الهی است یا سنت است یعنی تشریع نبوی است.

به نظر ما محتمل است معنای فریضه همین معنای دوم باشد نه معنای اول. چرا؟ برای اینکه این ادعا که معنای عرفی فریضه این است که ما بیّن فی الکتاب، این شاهدی ندارد. و اتفاقا ما روایاتی داریم که ظاهرش این است که فریضه را اطلاق کرده بر احکامی که اصلا در قرآن نیست.

مثلا در روایت داریم إن الله فرض الصلاة رکعتین رکعتین، در حالی که در هیچ کجای قرآن این نیامده است.

یا در روایت داریم: إن الله فرض علی ائمة العدل أن یقدروا انفسهم بضعفة الناس.

یا در روایت داریم: و اعظم ما افترض الله سبحانه من تلک الحقوق حق الوالی علی الرعیة و حق الرعیة علی الوالی، فریضة فرضها الله سبحانه لکل علی کل. در کجای قرآن آمده حق ولی بر رعیت یا حق رعیت بر والی؟

یا حتی تعبیر آمده که: إن الله فرض علی النساء فی الوضوء أن یبدأن بباطن اذرعهنّ و علی الرجال بظاهر الذراع. البته این مطلب حمل بر استحباب می شود، ولکن مهم این است که در قرآن هم این مطلب نیامده است ولکن تعبیر شده است از آن به إن الله فرض.

ولذا به نظر ما ظهوری ندارد فریضه در معنای اول.

شاهد دیگری که ممکن است قائلین به اینکه مراد از فریضه ما بیّن فی الکتاب الکریم هست که معنای اول بود، این است که: در معتبره ابی بصیر تعبیر می کند: إن الله امر نبیه فی لیلة المعراج فی الصلاة به همین واجبات نماز که نوعا هم واجبات رکنیه نیستند، إن الله امر نبیّه بالتشهد، بالذکر، بالقراءة. اگر شما معنا کنید فریضه را به ما شرعه الله، خب معتبره ابی بصیر که این اجزاء غیر رکنیه را که در حدیث لاتعاد گفت اینها سنت هستند، در معتبره ابی بصیر می گوید خدا امر کرده به اینها. ما شرعه الله است نه ما شرعه النبی. گفته می شود که این هم قرینه بر این است که مراد از فریضه ما بیّن فی الکتاب است و سنت ما لم یبیّن فی الکتاب هست، ما لم یبیّن فی الکتاب ولو شرعه الله باشد مثل همین اجزاء غیر رکنیه نماز.

ممکن است از این جواب بدهیم بگوئیم که در شب معراج خدا به پیغمبرش امر کرد اما به مردم که امر نکرد. پیامبر از این نماز خوشش آمد. خدا واجب کرد بر مردم نمازی را که مشتمل است بر ارکان، پیامبر طبق همان امری که خدا به او کرده بود آمد تشریع کرد اجزاء غیر رکنیه نماز را.

واین هم خلاف ظاهر نیست که خدا فقط در نماز به اصل نماز وارکان نماز امر کند. عرفا صدق کند نماز خواندی، ارکان نماز هم در این نمازت وجود داشته باشد همین مقدار را خدا واجب کرد، بقیه را پیامبر واجب بکند این خلاف ظاهر نیست.

ولذا ما مشکل تطبیقی داریم، اینطور نیست که دستمان باز باشد در تطبیق فریضه و سنت در موارد مشکوک که نص خاص نداریم. ولکن مثل امام وآقای خوئی واستاد وآقای صدر قدهم وآقای سیستانی دستشان باز است. حالا چه جور توجیه می کنند إن الله فرض الصلاة رکعتین رکعتین را با اینکه در قرآن نیامده؟ لابد می گویند این از قرآن به یک نحوی استفاده می شود که اصل در نماز واجب این است که کمتر از دو رکعت نباشد ولو ما آن را نفهمیم. یا بگویند این الحاق تعبدی است به فریضه. چون اگر بگویند ما حتی اگر از قرآن نفهمیم ممکن است ائمه علیهم السلام از قرآن را استخراج کنند و بشود فریضه، باز کار مشکل می شود، چون از کجا احکام دیگر را ائمه علیهم السلام از قرآن استخراج نکنند.

ولذا توجیه مناسب این است که بگویند این الحاق تعبدی است، فریضه تعبدیه است نه فریضه حقیقیه، فریضه حقیقیه همانی است که در قرآن کریم آمده است.

عمده اشکال ما به قائلین این قول این است که ما استظهار نمی کنیم از فریضه معنای اول را. ما اتفاقا معتقدیم ولو ظاهر آنچه که در قرآن آمده این است که فریضه است ولی سنت هم در قرآن آمده است، إذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح أن تقصروا من الصلاة، این یعنی چه؟ یعنی إذا لم تسافروا فلا تقصروا من الصلاة، نماز شکسته نخوانید در غیر سفر. نماز تمام سنت النبی است، إن الله فرض الصلاة رکعتین رکعتین فاضاف الیهما رسول الله صلی الله علیه وآله رکعتین فی غیر السفر فی الظهر و العصر و العشاء واضاف رکعة للمغرب فی سفر أو حضر، در عین حال در قرآن به آن اشاره شده است. ولکن این خلاف ظاهر است، ظاهر اولی که در قرآن هست این است که فریضه الهیه است.

ما مشکلمان در جائی است که در قرآن بیان نشود. قائلین به قول اول می گویند پس ما استظهارمان این است که سنت است، ولذا دستشان باز است.

ما شبهه مصداقیه می دانیم فریضه را چون احتمال معنای دوم را می دهیم و مشکل تطبیقی پیدا می کنیم.

### مرجح هفتم:

مرجح هفتم سبق زمانی است. مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول که دوره قبل از محاضرات است فرموده: ما سبق زمانی را در تزاحم مرجح می دانیم مطلقا. یعنی چه؟ یعنی اگر ظرف امتثال یک واجب مقدم باشد زمانا بر ظرف امتثال واجب دیگر، حق تقدم با آن واجبی است که ظرف امتثالش مقدم است. شما اگر نذر کنید روز پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید بعد عاجز بشوید از وفاء به نذر در هر دو روز، موظفید روز پنجشنبه روزه بگیرید. چرا؟ برای اینکه روز پنجشنبه شما قادرید بر صوم. روز پنجشنبه روزه بگیرید روز جمعه می شوید عاجز، ولایکلف الله نفسا الا وسعها. تزاحم است، عاجزید از اینکه هر دو روز را روزه بگیرید.

یا مثلا شما یک آب دارید یا باید برای نماز ظهر از این آب استفاده کنید برای نماز عصر تیمم کنید، چون نمی توانید بخاطر بیماری و مانند آن وضوئتان را حفظ کنید برای هر دو نماز، یا باید برای نماز ظهر وضو بگیرید برای نماز عصر تیمم کنید و یا بالعکس. معنا ندارد که شما برای نماز ظهر وضوء را ترک کنید. شما الان واجد الماء هستید، برای نماز ظهر وضوء بگیرید برای نماز عصر فاقد الماء می شوید، فلم تجدوا ماءا فتیمموا.

یا فرض کنید فقط شما یکی از این دو نماز را می توانید ایستاده بخوانید، برای نماز ظهر قادرید بر قیام، إذا قوی فلیقم، شما قادر بر قیام هستید، نماز ظهر را ایستاده بخوانید، نماز عصر که شد می شوید مصداق المریض یصلی جالسا.

بله گاهی آن واجب متأخر از خارج فهمیدیم اهم است از واجب متقدم. مثل اینکه الان ظرف امتثال حفظ مال مولا هست، فردا ظرف امتثال حفظ جان مولا هست، ولی شما قادر بر حفظ هر دو نیستید. باید امروز رها کنید حفظ مال مولا را، چون حفظ جان مولا فردا اهم است.

این مطلب را آقای خوئی در مصباح الاصول فرموده است.

در محاضرات که دوره لاحقه است، در بحث ترتب فرموده اند ما تفصیل می دهیم، اگر واجبین متزاحمین مشروط به قدرت شرعیه باشند، آن واجب اسبق زمانا مقدم است. مثل صوم، در صوم شارع گفته است که المستطیع علی الصوم یجب علیه الصوم. در وضوء شارع گفته است که القادر علی الوضوء یتوضأ. طبیعی است که اگر شما فقط می توانید یک روز روزه بگیرید از ماه رمضان، باید روز اول روزه بگیرید، چون شما مصداق المستطیع هستید، مصداق انسانی هستید که قادرید بر صوم. امروز را روزه بگیرید، روز بعد می شوید مصداق العاجز عن الصوم، که در روایات داریم که فعدة من ایام اخر مختص مریض نیست، بلکه هر کسی که تمکن از صوم ندارد بر او قضاء صوم واجب است.

ولکن اگر هر دو واجب مشروط به قدرت شرعیه نبودند، مشروط به قدرت عقلیه بودند یعنی عقل تقیید می زد خطاب را به قدرت. وجهی ندارد ما متقدم زمانا را ترجیح بدهیم. چه فرق می کند؟

این نظری است که ایشان در محاضرات انتخاب کرده، ومثال نذر صوم یوم الخمیس والجمعه را از مصادیق واجبین مشروطین به قدرت شرعیه می گیرد، می گوید آنجا ما هنوز هم می گوئیم باید روز پنجشنبه روزه بگیرید. روز جمعه عاجز خواهید بود از صوم دیگر وفاء به نذر واجب نیست، چون در وجوب وفاء به نذر قدرت شرعا اخذ شده است. تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.